مرکز تحقیقات دارالحدیث

میراث حدیثی شیعه

دفتر دوم

به کوشش

مهدی مهریزی

علی صدرایی خویی

بسم الله الرحمن الرحيم

مهریزی، مهدی، ۱۳٤۱ ـ، گردآورنده.
میراث حدیث شیعه: ۲/ به کوشش مهدی مهریزی و علی صدرایی خویی. ـ قم: مؤسسهٔ فرهنگی دارالحدیث، ۱۳۷۸.
٦٥۲ ص.
کتابنامه به صورت زیر نویس.
۱. احادیث شیعه ـ مجموعه‌ها. ۲. احادیث شیعه ۳. اربعینیات. ٤. احادیث خاص (حدیث حقیقت). ٥. احادیث خاص (رأس جالوت). ٦. احادیث ـ مسائل ادبی. ۷. حدیث ـ علم‌الرجال. ۸. احادیث ـ اجازه‌ها. الف عنوان. ب صدرایی خویی، علی، ۱۳٤۲ ـ ، گردآورندهٔ همکار.
۲۹۷/۲۱۸
BP ۱٤۱/ ۹م۹م

شابک: ٤ـ٥٤ـ٥۹۸٥ـ۹٦٤
ISBN : 964 _ 5985 _ 54 _ 4

مرکز تحقیقات دارالحدیث

میراث حدیث شیعه/۲

به کوشش:

مهدی مهریزی

علی صدرایی خویی

همکاران علمی:

ابوالفضل حافظیان، قاسم شیرجعفری، حسین گودرزی

ویراستار فارسی: **محمدرضا موحدی** ویراستار عربی: **اسعد طیب مولوی**

حروف نگاری و صفحه آرایی: **محمد ضیاء سلطانی، فخرالدین جلیلوند**

دفتر میراث حدیث شیعه: قم، خیابان ۱۹ دی، کوچه دهم، پلاک ۳۱
نشانی برای مکاتبه: قم، ص. پ: ۳٤۱۸ / ۳۷۱۸٥ مرکز تحقیقات دارالحدیث، میراث حدیث شیعه
تلفن: ۷۱۱۷٤٥، نمابر: ۷۱۹۱۹۰

فهرست

آغاز دفتر ۷

متون حدیثی

وصية النبيّ ﷺ لعليّ بن أبي طالب ﷺ ۱۱

به روایت عمر بن محمّد نسفی / تحقیق: سید احمد رضا حسینی

المناجاة الإلهيّات ۵۳

سیّد ضیاء الدین فضل الله بن علی راوندی / تحقیق: سعید رضا علی عسکری

الاستبصار في النص على الأئمّة الأطهار ﷺ ۸۹

أبوالفتح محمّد بن علی بن عثمان کراجکی / تحقیق : محمد اسلامی یزدی

الأربعون حديثاً ۱۳۵

عزّالدین حسین حارثی عاملی / تحقیق: علی اوسط ناطقی

شرح و ترجمه حدیث

شرح حديث حقيقت ۱۸۷

خواجه محمّد دهدار / تحقیق: مهدی مهریزی

صحيفة المحبة ۲۱۱

سائل کاشانی / تحقیق: محمد مهدی فقیهی

شرح حديث رأس الجالوت ۲۳۳

ملا عبدالصاحب محمد بن احمد نراقی / تحقیق: سید محمّدرضا حسینی

المكنون في حقائق الكلم النبويّة ۲۵۵

أبو محمد روزبهان بقلی فسایی شیرازی / تحقیق: علی صدرایی خویی

نظیم اللئالی ۳۶۵

سیّدقوام‌الدین محمّد بن محمّد حسینی‌سیفی‌قزوینی / تحقیق: حسین گودرزی

علوم حدیث

لبّ اللباب في علم الرجال ۳۹۵

ملا محمّد جعفر شریعتمدار استرآبادی / تحقیق: محمّد حسین مولوی

شرح طرق الشیخ الطوسي ۴۹۷

ملا محمّد جعفر شریعتمدار استرآبادی / تحقیق: علی فرّخ

الفوائد الرجالیة للمحقّق الکرکي ۵۳۵

محمّد حسّون

اجازات

اجازات فیض کاشانی ۵۹۷

ابوالفضل حافظیان

معرفی نسخه

إزالة الأوهام شیخ ابوالقاسم خویی ۶۲۹

سید صادق حسینی اشکوری

شرح وترجمه حديث

شرح حديث حقيقت

خواجه محمد دهدار (م ١٠١٦ ق)

صحيفة المحبّة

سائل كاشانى (از شعراى سدهٔ دهم هجرى)

شرح حديث رأس الجالوت

ملا عبدالصاحب محمّد بن احمد نراقى (م ١٢٩٧ ق)

المكنون في حقائق الكلم النبويّة

أبو محمد روزبهان بقلى فسايى شيرازى (م ٦٠٦ ق)

نظيم اللئالى

سيد قوام الدين محمّد حسينى سيفى قزوينى (م ١١٥٠ ق)

شرح حدیث رأس الجالوت

ملاعبدالصاحب محمّد بن احمد نراقی (م ۱۲۹۷ ق)

تحقیق: محمّدرضا حسینی

درآمد

امام رضا ﷺ در طول حیات پر برکت خویش، احتجاجات و مناظرات بسیاری با پیروان ادیان و فرقه‌های گوناگون داشته که همگی سرشار از معارف حقهٔ شیعی و مطالب نغزِ کلامی هستند و همواره دستمایه‌ای گرانبها برای متکلمین شیعی محسوب شده‌اند.

از جمله این مناظرات، گفتگویی است که امام رضاﷺ با رأس الجالوت[1] از عالمان یهود انجام داده‌است.

شایان ذکر است که امام رضاﷺ مناظرات متعددی با رأس الجالوت داشته که چند مناظره را شیخ صدوق در **التوحید** و **عیون اخبار الرضاﷺ** نقل نموده‌است. ولی این مناظره در مناظره آن کتابها دیده نمی‌شود. در این مناظره، پس از آنکه امام

---

۱. «رأس الجالوت» عنوانی است برای صاحب ریاست دینی یهود ولی گویا این عنوان به دلیل کثرت استعمال، بر شخص خاصی اطلاق شده است.

رضاﷺ به سؤال رأس الجالوت پاسخ داده، وی تسلیم حق گردیده و با گفتن شهادتین به دین مقدس اسلام گروید و بدین صورت تشیع خود را اعلام نموده‌است.

چند نفر از دانشمندان شیعی این حدیث را شرح کرده‌اند که قدیمی‌ترین آنها قاضی سعید قمی (متوفای ۱۱۰۴ق) است.

قاضی سعید در شرح خود، پیرامون سند این حدیث چنین می‌گوید: «ثم إنّ في الخبر الذي رواه أصحابنا و دار في ألسنة اخواننا ـ رضوان الله عليهم ـ و أثبتوه في دفاترهم من سؤال رأس الجالوت ... و إنّي بعد ما نصفت السبعين وكنت في عشر الأربعين اطلعت على هذه الرواية».[1]

میرزای قمی نیز در شرح خود بر این حدیث در مقدمه گوید: «فقد روى لي بعض أصحابنا.. عن الرضاﷺ رواية بحذف الإسناد وإنّها في بعض الكتب ولم يحضره ولم يحضرني أصله أيضاً... والرواية هي هذه والعهدة على الراوي».

شروح این حدیث:

حدود نُه تن از عالمان شیعی بر این حدیث شرح نوشته‌اند که بعضی به صورت سنگی و حروفی به چاپ رسیده و برخی به صورت نسخهٔ خطی در گنجینهٔ کتابخانه‌ها نگهداری می‌شود.

خصوصیات این شروح چنین است:

۱ ـ شرح قاضی محمد سعید بن محمد مفید قمی معروف به قاضی سعید قمی متوفای ۱۱۰۴ق. شرح وی «الفوائد الرضوية»

---

۱. التعليقة على الفوائد الرضوية للقاضي سعيد القمي، امام خمینی، ص ۴۰

نام دارد و امام خمینی ﷺ تعلیقه‌ای بر آن نگاشته‌اند که در سال ۱۳۷۵ش توسط مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ﷺ به چاپ رسیده‌است.

۲ـ شرح میرزا ابوالقاسم بن حسن گیلانی قمی (متوفای ۱۲۳۱ق)، که چند نسخه از آن در کتابخانهٔ مرعشی به شمارهٔ ۱۲۵۹ و ۵۳۲۸ و ۱۰۲۱۲ موجود است. و نسخهٔ دیگری در کتابخانهٔ مدرسه فیضیه به شمارهٔ ۸۱۸ موجود است.

۳ـ شرح شیخ احمد بن زین‌الدین احسایی (متوفای ۱۲۴۳ق) که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ مرعشی به شمارهٔ ۱۱۰۳۵۸[۱] ونسخهٔ دیگری به شمارهٔ ۱۳۴۱ موجود است.

۴ـ شرح شیخ محمد بن حاج محمدحسن مشهدی طوسی[۲] (متوفای ۱۲۵۷ق).

۵ـ شرح محمد اسماعیل بن محمد جعفر اصفهانی (متوفای ۱۲۸۰ق).

۶ـ شرح ملامحمد بن احمد بن ملامهدی نراقی ملقب به عبدالصاحب[۳] (متوفای ۱۲۹۷ق) (شرح حاضر).

۷ـ شرح ملاعبدالرحیم بن محمد یونس دماوندی که نسخهٔ آن در کتابخانه مرعشی به شمارهٔ ۶۷۱۳[۴] موجود است.

۸ و ۹ـ دو شرح از عالمان مجهولی که نسخهٔ آنها به شمارهٔ ۵۸۲

---

۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت‌الله مرعشی، ج ۲٤، ص ۲۹۹

۲. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ کتابخانهٔ وزیری یزد، ج ۳، ص ۹۳٤

۳. الذریعة إلی تصانیف الشیعة، ج ۱۳، ص ۱۹۹

٤. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت‌الله مرعشی، ج ۱۷، ص ۲۷۰

در کتابخانهٔ دانشکده الهیات مشهد و شمارهٔ ۲۶۲ مرکز احیاء میراث اسلامی قم موجود است.

شرح عبدالصاحب نراقی

ملامحمد بن احمد بن مهدی نراقی ملقب به عبدالصاحب، از عالمان بزرگ قرن سیزدهم هجری به شمار می‌رود. عبدالصاحب در سال ۱۲۱۵ق در بیت علم و اجتهاد دیده به جهان گشود. از دوران کودکی به دنبال دست یازیدن به دانش و معارف اسلامی بود. او فرزند خلف پدر، مجتهدی جامع و دارای آثار گرانسنگ است.

عبدالصاحب در سال ۱۲۹۷ق در کاشان دعوت حق را لبیک گفت و شاهباز روحش به ملکوت اعلا پرواز کرد و در کنار قبر پدر بزرگوارش در نجف اشرف مدفون گردید.

آثار باقی مانده از عبدالصاحب نراقی عبارتند از:

۱ ـ انوار التوحید در علم کلام[۱]

۲ ـ المراصد ذات الفوائد در علم اصول، که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی به شمارهٔ ۱۳۸۴۷ موجود است.[۲]

۳ ـ مشارق الاحکام در علم اصول فقه[۳]

---

۱. الذریعة، ج۲، ص۴۲۳. نسخه خطی آن در کتابخانه امامزاده هلال، به شماره ۱۱۴ موجود است.

۲. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی، ج۳۸، ص۴۱۲ والذریعة، ج۲۰، ص۳۰۰ و نسخهٔ خطی شماره ۱۱۴ کتابخانهٔ امامزاده هلال آران.

۳. الذریعة، ج۲۱، ص۳۲. نسخه‌ای از آن به شماره ۱۱۴ در کتابخانه امامزاده هلال آران کاشان موجود است.

۴ـ فرهنگ عبری، در فرهنگ لغات عبری.[۱]

۵ـ فهرست کتاب سیف الامة که ملااحمد نراقی تألیف نموده بود.[۲]

۶ـ شرح حدیث رأس الجالوت (رسالهٔ حاضر) این شرح تکمله‌ای است بر شرح ملامهدی نراقی (جد عبدالصاحب) که در آخر مشکلات العلوم آورده‌است.

تصحیح این شرح از روی نسخه‌های زیر صورت گرفته‌است:

الف: نسخهٔ شمارهٔ ۵۸۹۳ کتابخانه حضرت آیت‌الله مرعشی، این نسخه دارای دوازده صفحهٔ هفده سطری است.

ب: نسخه‌ای که در پایان مشکلات العلوم ملامهدی نراقی به چاپ رسیده‌است.

در تصحیح نسخهٔ کتابخانه مرعشی با رمز «الف» اصل قرار داده شد و اختلافات نسخهٔ چاپی با آن در حاشیه با رمز «ب» تذکر داده شده‌است.

متن حدیث نیز با شرح قاضی سعید قمی که با تعلیقهٔ امام خمینی به چاپ رسیده،[۳] مقابله و تصحیح شده که با رمز «ج» مشخص شده‌است.

---

۱. الذریعة، ج۱۶، ص۲۰۳

۲. همان، ج۱۶، ص۳۸۴

۳. الفوائد الرضویه، قاضی سعید قمی، با تعلیقهٔ امام خمینی (ره)، ناشر مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

هو الله

تبصرة الرحمن الزهير لتيسير

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله الطاهرين وبعد

يقول الراجي عفو ربه الباقي محمد بن احمد بن محمد مهدي الزبادي ان سبب تصنيف
الاذكياء الاصدقاء على معاني هذا القرآن الزهير الذي هو شبه الزهر وسؤال
جماعة اجبته مع قصور الباع لان حلاوة الاحوال اذا لم تحقق زهدت ما لم تحقق
ابهة العالم الزاهد العارف الصمداني والكامل الرباني الحاصل على كمالات المخصوص
صلوات الله عليه وعلى آله الطاهرين وعلى من الطاف جنابكم ان تعوا على بيان معنى هذا
الحديث الشريف وترجمه وتبيينه على حسب المقصود هذه عبارة الحديث سئل
النبي صلوات الله عليه وآله الطاهرين فقال يا مولاي ما الكفر بالآيات
وما الكفر بالله والشيطان اللذان كلاهما الزوجان وقد خلق كلا الزوجين
بما فيه مثال في سورة الرحمن الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البيان
فلما سمع النبي صلى الله عليه وآله الطاهرين قال صدقت يا ولي الله

سبا فلما رأى رأس الجالوت سكونه حمله على عتبه وتجشه نفسه لسؤال النبي فقال
يا معشر المسلمين ما تواصلتم بالكفر والشرك الموحد والموحد الموحد الخالق
المجيد وانا مقر انك يا محمد فلما سمع النبي صلى الله عليه وآله الطاهرين رضا على الرأس ورضا
اعني شيء تقول وعن نقول وعلى نقول بينا انت سراغ نحن فهذا جواب
وانا اقول بالفصل ما قول ان كنت لذا بي والحمد لله ايا بي ان الكفر بالله
كفر بالله والكفر بالشيطان وهما الشيطان المعقولان الكفر وان لاحدهما الفضة
والاحد هما الذهب وهما الشيطان المتفقان المختلفان وهما الزوجان وغير الزوج
حيث قال تعالى انه مرج البحرين يلتقيان بينهما برزخ لا يبغيان فبأي الاء
ربكما تكذبان وبالعلم قلنا من كان من سنخ الانسان وبالباطن ينظر جواب
في ذلك الملك لله والحمد لله الرحمن والصلوة على طه سر الله المتوج الحاكم في الجان
لعنة الله على الشيطان فلما سمع كلامه سر الجالوت بحت وقرر بشهادة
وقال اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وانك ولي الله ورسوله
وعدوه على حقا حقا اقول فلما رأى الجالوت هذا من علماء
اليهود كان الفيلسوف الجاثليق والمطران من رؤساء علماء النصارى واليهود
من بلاد الروم لما تاب من قبل ايمانه فهم هذا الامام لقول موسى عليه السلام
هذا اليك اي حيا وتعرفها واليهود ادعوا ان شريعة لا تكون الا بهما
وهي ابتدات بموسى الذي بعث به ثم كيف قبله شريعة الاحد وعقلية

بيانا لكفرانه مقبل الأولياء الطاغوت والكفر بالطاغوت مقبول الأولياء الله تعالى
الزنى للكس قرابته لحدها للفتة والأخرى لنا شاة الان الأشتراك في الأدب
والقبول المنتسب عن علم الأجبار وجب لها استحقاق الجنة لما كان في الأدب
ومن هذا يشاطبهم في قوله على الخوارج اللذان اختلفا لخلق متشابهان في
القدرة والاختيار وهما اختيا للصدور من الانسان وهما فان في الواجب الا تعا
او في خلق الارادة المطلقة بهما والمأمور بهما في الواجب المطلق بالصفات المتقابلة
واصله سقط اضيف الهمزة على الحرف قبلها كسرة وهما الهمزة والواو وغيرها والحرف قبل الكذب
جواب عن الشافعي في الواجب وهذا شروع في بيان معنى الآية على وجهين متباينين منه
خلق اصل المسألة فقال الانسان الهمزة في الآية هما الكفر بالايمان فانهما
باعتبار خلق القدرة عليهما المخلوق مرزوقا تحت خلق الانسان نفسه وباعتبار علم
الله سبحانه بالوجهين المدلول عليه قوله تعالى عليه البيان بقوله وهدى فرد كر
الآية الشريفة استشهاد الارادة وبهما على كونهما تفصيلا لمضمون الآية الاولى
والارادة امر اجمالي هو المجرى والمراد باعتبار يجتمع وجوبهما في خلق الانسان وانما وهما
هو صنعهما في قلبه كما مر وكل ذلك في عبرة الاخبار وهذان الخبران لحدهما الخبر الباقي
في الأصل وهذه قرأت على الأولى ولو كان صنع الله اولا كان الحجر الأجاج من صنع
الشرب في الاستعانة الا أنه يحمل به الانسان ولزوم ما اضاف الشيطان في قوله
في الجنان وتزيينه في الخبر القاصر عنه يخرج تالي السعادات الأبدية الحاصلة

المجاهدة كما يخرج التالي من الحجر الأجاج وهما بالبنيان في فطرة الانسان وبين
لكن بينهما ما تجوز العقل في الاختيار والفيصل به اعتبار الجنة الانسان فيجوز
كونهما مخلوقين ملتبسين الانسان بين احدهما على الآخر وذلك ما بهذا يتبين خلق الشر
الثابتة ايضا طريق الاستطراد لا يستلزم نقصا تم انه على الخلاف كما شاء الله وذلك اصل
المسألة اعني كون فعل الانسان بحسب قدرته واختياره بما هو فيخلق الله تعالى
واخترعها واجدها من العدم الى الوجود والمشهود بالوجدان بتوفيق الله تعالى من كان
مرتبط الانسان والتبع بحسب الاصل بحيث ما خرج عن فطرة الانسانية والجبلة الانسانية
الى البهيمية البهائية فاطلب الشر وبما اطلعنا بطرق جلية في الاصل الى الخير
ثانيا بقوله فالواجد المفكر الآن ومن فرعات المشرق منها واحد فتكبيها جوابا
قوله على الفعل والحمد لله ان نعم الخلق حديث تكرمة عز وجل على انواع العلم وتكبيه
ذكر ان نعم للانسان الرحمة التماسة الذلة عليها الآية قال ابن الخير عز وجل
للمؤمن والكافر من خلقها بالنسبة على كونه جبر مصدر الشر والم نعم الى تصلى المؤمن
اتيان الرأس الجالوت بالرسل بالرسل بالبنين على الشقين الهدايا ايماها للجنة
الاستعانة من البطان المطلوب في صلاته للعوانية تكميلا للانسان الكامل

قد رأيته آخرا وظاهرا باطنا
قدم في هذا الباب آخرا
ثم حلى بخطه
حرره

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله ربّ العالمين، والصلوة والسلام على محمّد وآله الطّاهرين. وبعد، يقول الرّاجي إلى رحمة ربّه الباقي محمّد بن أحمد بن محمّد مهدي النّراقي: إنّ بعض الفضلاء الأزكياء الأصدقاء سألني عن بيان معنى هذا الحديث الشّريف الذي هو شبه المرموز سؤالاً و جواباً، فأجبته مع قصور البال و اختلال الأحوال إذ لم يسعنى ردّه.

قال حفظه الله: أيّها العالم الرّباني، و العارف الصّمداني، و الكاشف لأشرار[1] كلمات المعصومين صلوات الله عليهم أجمعين، المأمول من ألطاف جنابكم أن تمنّوا عليّ ببيان معنى هذا الحديث الشريف و شرحه و تبيينه على وجه التفصيل.

وهذه عبارة[2] الحديث:

سأل رأس الجالوت مولانا الرضاﷺ فقال: يا مولاي، ما الكفر؟

---

(١) من، ب: عن أسرار.

(٢) من، ب: عبارته

وما الإيمان ؟ و ما الكفران؟ وما الجنة والنيران[١] وما الشيطانان اللذان كلاهما مرجوّان؟ وقد نطق كلام الرحمن بماقلت حيث قال في سورة الرحمن: ﴿الرَّحْمٰن * عَلَّمَ الْقُرآن * خَلَقَ الْإِنْسان * عَلَّمَهُ الْبَيان﴾.[٢]

فلمّا سمع الرّضاﷺ كلامه لم يُحِر جواباً، و نكت بإصبعه الأرض و أطرق مليّاً.

فلمّا رأى رأس الجالوت سكوتهﷺ حمله على عيّه،[٣] و شجّعته نفسه لسؤال آخر.

فقال: «يا رئيس المسلمين، ما الواحد المتكثّر و المتكثّر المتوّحد الموجَد و الموجِد و الجاري المنجد و الناقص الزائد».

فلّما سمع الرّضاﷺ كلامه[٤] و رأى تسويل نفسه له، قال: «يا ابن أبيه، أيّ شيء تقول، و ممّن تقول، و لمن تقول؟ بينا أنت أنت صرنا نحن نحن. فهذا جوابٌ موجز.

و أمّا الجواب المفصّل فأقول اعلم[٥] إن كنت الداري و الحمدلله الباري. إنّ الكفر كفران؛ كفرٌ بالله، و كفرٌ بالشّيطان، و هما الشّيئان[٦] المقبولان المردودان، لأحدهما الجنة و للآخر النيران.[٧] و هما

---

١. و ما الجنة و النيران، من، ج.

٢. سورة الرحمن، الآيات ١ ـ ٤

٣. العيّ: العجز، لسان العرب، ج ٩، ص ٥١٠ و ٥١١ «عيا».

٤. كلامه، من، ج.

٥. اعلم، من، ج.

٦. السّيّان. من، ج.

٧. و للآخر النيران، من، ج ـ و من الف، ولاحدهما النار.

الشيئان[1] المتّفقان المختلفان و هما المرجوّان، و نصّ به القران[2] حيث قال تعالى شأنه:

﴿مَرَجَ البَحْرَين يَـلْتَقِيَان * بَـينَهُما بَـرزَخٌ لايَـبْغِيَان * فَـبِأيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبَان﴾.[3]

ويعلم قولنا من كان من سنخ الانسان وبـما قـلنا يـظهر جـواب باقي[4] سؤالاتك، والحـمدلله الرّحـمن، و الصّـلاة عـلى رسـوله المبعوث إلى الإنس و الجانّ، و لعنة الله على الشّيطان.

فلمّا سمع رأس الجالوت كلامه بهت و تحيّر و شهق شهقة و قال: «أشْهَدُ أنْ لاٰ إلٰهَ إلاّ الله، وَ أنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ الله ﷺ، و انَّكَ وَلِيّ الله وَ وَصِيّ رَسُولِه وَ مَعْدِنُ عِلْمِه حَقّاً حَقّا.»

أقول: رأس الجالوت هو أكبر علماء اليهود، كما أنّ القسيس و الجاثليق و البطريق من رؤساء علماء النصارى. و اليهود من هاد الرجل إذا تاب و رجع قِبَلَ إيمانه، فلهم هذا الاسم لقول موسى: «إنّا هُدْنا إليكَ» آية تخرج أي رجعنا و تضرّعنا. و اليهود ادّعوا أن الشّريعة لا تكون إلّا واحدة و هي ابتدأت بموسى و تـمت به، فلم تكن قبله شريعة إلا حدود عقليّة و أحكام مصلحيّة، كما لم يكـن قـبل التوراة كتابٌ و إنّما صحفٌ و مواعظُ، و لايكون بعده شريعة أخرىٰ؛ لأنّ النّسخ في الأحكام بداء و هو ممتنع على الله سبحانه.

و قد حكى الله تعالى عنهم نفى البداء لقوله عزّوجلّ: ﴿وَ قٰالَت الْيَهُود يَدُ اللهِ مَغْلُولَة

---

١. و هما اللّذان.من، ج.

٢. به الرحمن.من، ج.

٣. سورة الرحمن، الآيات ١١ ـ ٢٠ و ٢١

٤. من، الف: ما في.

غُلَّت أيْدِيهم﴾.[١]

و تلك السؤالات لرأس الجالوت مبيّنة[٢] على مذهب الجبر و الاضطرار في أفعال الإنسان، و غرضه الإيراد أصحاب الشّرائع و الأديان في تمييزهم بين الكفر و الإيمان في استحقاق الجنّة و النّار و الأجر و العقاب، و الاستمداد له على طريق المحاجّة بالآية الشّريفة.

قوله «ما الكفر و ما الإيمان؟ و ما الكفران و ما الشّيطانان اللّذان كلاهما المرجوّان؟».

الاستفهامات منساقةٌ للإيراد على التفرقة بين الكفر و الإيمان في المؤاخذة و العقاب و الأجر و الثواب، على رأيه الفاسد من مجبوريّة كلّ أحدٍ على ما عليه من الكفر أو الإيمان،[٣] فلا يكون هناك ما يستلزم العذاب لا لاستعلام ماهيّة الكفر و الإيمان؛ لعدم ملائمته لاستشهاده بالآية حيث لم يدّع على ذلك حكماً يستدل عليه بها، و لا يوافق سائر سؤالاته.

و أجوبة الإمام عليه السلام عنها الظاهرة في كون المقصود[٤] منها واحداً، كما سنبّه عليه.

و الكفران يحتمل أن يكون عطفاً تفسيريّاً للكفر و الإيمان، فكان المراد بهما الكفر بالرحمٰن و الكفر بالشيطان. و التعبير عنهما ثانياً؛ للإشارة إلى ما عبّر عنهما بالكفر في القرآن ـ سنبّه عليه ـ و أن يكون المراد منهما الكفر بالمعنى المتداول، بملاحظة أرباب المذهبين، حيث يسمّي كلٌّ منهما معتقد الآخر كفراً، و إن اختصّ

---

١. سورة المائدة، الآية ٦٤

٢. من، الف: بينة.

٣. من، ب: الكفر و الإيمان.

٤. من، ب: المعهود.

أحدهما بهذا الاسم فی نفس الأمر.[١]

و يحتمل أن يكون المراد كفران النعمة، أي مطلق العصيان الموجب للمؤاخذة على اعتقاد المسلمين.

و المراد بـ«الشّيطانان» ـ شيطان الجنّ، و النفس الأمّارة ـ اللّذَين يسندون الكفر و الضلالة إلى إغوائهما و تسويلهما في القلب، فأنكرهما في توصيفهما بالشيطنة الموجبة للطعن و اللعن عليهما عندهم، و نسبة الشرور إلى إغوائهما.

و قوله : «اللّذان كلاهما المرجوّان» إشارة إلى إيراد آخر على الطعن عليهما و الاستعاذة منهما.[٢] و هو أنّ هذين السببين للكفر اللّذَين يزعمونهما الشيطانين، هما من النعماء المرجوّة التي مَنّ الله بها على عباده في سورة الرّحمن في قوله ﴿خَلَقَ الإنْسانَ عَلَّمَهُ الْبَيان﴾.[٣] حيث إنّ الآية في مقام الامتنان، و دلّت على مجبوريّة الكفر و الإيمان، فيكون سببهما مرجوّاً.

و وجه الدلالة أنّ سبب كلٍّ منهما في الإنسان أمران : فطرة اقتضائيّة[٤] مستعدّة له، و فعل يوجب خروج ما في قوّته و استعداده إلى الخارج، و كلاهما اضطراريّ من فعل الله سبحانه.

دلّ على الأوّل قوله تعالى ﴿خَلَقَ الْإِنْسان﴾[٥] أي على ما هو ميسّر له بخصوصه و يصير إليه.

---

١. من، ب : فی نفسه

٢. من، ب: منهما

٣. سورة الرحمن، الآية ٣ و ٤

٤. من، ب:اختصاصه

٥. سورة الرحمن، الآية ٣

و على الثّاني قوله تعالى ﴿عَلَّمَهُ الْبَيَان﴾[١] أي علّمه ما في فطرته المجبولة عليها من الكفر أو الإيمان، و جعله ظاهراً و مبيّناً فصار ناطقاً به. فالإغواء الذي ينسب إلى النّفس الأمّارة هو من الفطرة الأصليّة و الجبلّة الخلقيّة، و ما ينسب إلى الشيطان من الوسوسة و الإضلال هو من تعليم[٢] الله سبحانه.

قوله : «فلمّا سمع الرّضاؑ» إلى قوله «مليّاً لم يُحِر» من باب الإفعال الأجوف الواويّ، من المحاورة بمعنى المجاوبة، لما فيها من مراجعة كلّ من المتحاورين القول وردّ الكلام، يقال: تحاور الرجلان: إذا ردّ كلّ منهما على صاحبه.

و نكت من ينكُت بضمّ الكاف: أي يفكّر[٣] و يحدّث نفسه. و نكت الأرض بالقضيب، و هو أن يخطّ بها خطّاً فيؤثّر فيها كالمفكّر المهموم.

و «أطرق» أي أرخى عينيه ينظر إلى الأرض. و في الصّحاح عن يعقوب: أطرق الرّجل إذا سكت فلم يتكلّم.[٤]

و «مليّاً» : أي طويلاً.

و سكوتهؑ إمّا لإظهار التنفّر و التضجّر عن محاورته، استنكاراً عليه بمقالته المنافية لجميع الشرائع حتّى دين اليهود الذي هو منهم، و بتفسيره الآية الشريفة بخلاف ما أراد الله تطبيقاً لها برأيه الفاسد.

أو من باب المساكتة عن سؤال الجاهل و حمل سؤاله على ما يليق أن يصدر مثله عن سائل عاقل.[٥]

---

١. سورة الرحمن، الآية ٣

٢. من، ب: تعليم الله .

٣. من، ب: يفكر .

٤. الصحاح : تاج اللغة، ج ٤، ص ١٥١٥، دارالعلم للملايين، بيروت، لبنان.

٥. من، الف: غافل.

أو من باب المداراة و تمكينه على إظهار جميع ما اختلج في قلبه من الشبهات، حتى كان إصغاؤه عندالجواب أوقعَ في استفادة الحقّ.

أو لأنّه عليه السلام يعلم بالإمامة، أو من حال ذلک اليهوديّ، أنّه يَسأل منه سؤالاً آخر و أراد أن يُجيب عنهما بجواب واحد إظهاراً لِعُلوّ فضله و تعريضاً على افتخاره بعلمه، ليكون أتمّ في إسكاته و إفحامه، و كان كالإعجاز له أو لتوقير الحكمة. كما روي عن مولانا و سيّدنا أميرالمؤمنين عليه السلام أنّه سئل من مسألة فتراخى في الجواب، و أجاب[1] بعد التأمّل. فقيل له في ذلك، فقال: توقيراً للحكمة.

قوله: «فلمّا رأى رأس الجالوت سكوته عليه السلام حمله على عيّه و شجّعته نفسه لسؤال آخر».

العيّ: خلاف البيان، و قد عيَّ في منطقه فهو عييّ على فعيل.

و في هذا الكلام أيضاً إشارة إلى أن غَرض اليهوديّ من الاستفهام مجرّد المحاجّة لا استفادة الحقّ.

قوله: «فقال يا رئيس المسلمين، ما الواحد المتكثّر و المتكثّر المتوحّد و الموجَد الموجِد و الجارى المنجمد و النّاقص الزّائد».

تلك استفهامات مبنيّة أيضاً على الإنكار على التمييز[2] بين الكفر و الايمان باستحقاق الثّواب أو العقاب في الجزاء، كما يشير إليه كلام الإمام عليه السلام في آخر الجواب؛ لقوله عليه السلام: و بما قلنا يظهر جواب باقي[3] سؤالاتک.

فإنّه ظاهرٌ في كون مدّعاه في سؤالاته واحداً، و إنّما أوردها ثانياً شبه ألغاز و أُحجّية

---

۱. من، ب: فاجاب.

۲. من، ب: التّميز.

۳. من، ب: باقي.

اعتراضاً على المذهب الحقّ باستلزامه الحكم بالمتنافيين،[١] نظراً إلى:
كونهما واحداً بزعمه في الاضطرار[٢] و عدم القدرة على خلاف ما تلبّس به، فكيف يحكم بتكثّرهما باعتبار اختلاف الأجزاء؟
و إلى كونهما متكثّرين باعتبار صلاحية الصدور فلا يتّحدان فيها بالنّسبة إلى كلّ إنسان، فكيف يحكم بتوحّدهما في الصّلاحيّة و القُدرة عليهما؟
و إلى كون كلّ منهما مُوجَداً (بالفتح) لغير نفسه و هو آلة له، فكيف يكون مُوجداً له و مختاراً فيه.
و إلى كونه جارياً عنه بالفطرة و المشيئة السابقة الإلهيّة، فكيف يكون واقعاً و متحمّلاً فيتوقّف على اختياره العبد و إجرائه؟
و إلى كون الناقص هو على ما خلق عليه من القصور، فكيف يمكن الزيادة و التكميل؟
قوله: «فلمّا سمع الرّضاﷺ» إلى قولهﷺ: «فهذا جواب مُوجز».
تسويل النفس تزيينها.
و بَيْنا أصله: بين و الألف حصل من إشباع الفتحة، يقال: بينا، و بينما بزيادة كلمة «ما»، و المعنى واحدٌ، تقول: بينا نحن نرقبه أتانا، و تقديره: بين أوقات رِقْبَتنا أتانا.
و في النّهاية:[٣] بينا و بينما ظرفان بمعنى المفاجأة، مضافان إلى جملة، يحتاجان إلى جواب يتمّ به المعنى.
و هذا الجواب المُوجز حاصله إفحامه بالجهل، فإنّ الغرض الأصليّ لرأس

---

١. من، ب: بالمتنافيين.
٢. من، ب: الاضطراب.
٣. النهاية في غريب الحديث و الأثر، ج ١، ص ١٧٦، مكتبة العلمية، بيروت، لبنان.

الجالوت من المحاجّة[۱] مع الإمام عليه السلام بالاحتجاج على مطلبه الفاسد بالآية الشريفة، فأثبت[۲] عليه عدم طريق له إلى فهم معنى الآية بوجه لطيف و طريق حسن، و هو أنّ فهم الغائب عن محضر الخطاب معنى الخطاب المتوجّه إلى غيره هو بأحد الطّرق الثلاثة.

إمّا بكونه من أهل‌بيت المخاطب المطّلعين على القرائن المُنفصلة، و الشواهد الحاليّة، و الإشارات الحضوريّة، و التنبيهات الشفاهيّة بنشوئه في زمرتهم، و استحضاره ما لديهم، و استخلافه عنهم، و استئمانه لأسرارهم.

أو باستفادته من لفظ الخطاب بالطرق[۳] المقرّرة في العرف و اللغة.

أو باستعلامه من أحد المتخاطبين بلاواسطة أو بواسطة معتبرة.

و نبّه الإمام عليه السلام على نفي الثلاثة بالنّسبة إليه، فنسبه أوّلاً بابن أبيه و ناداه به تنبيهاً على أنّ أباه غير منتسب إلى من خوطب به، بل فيه إشعارٌ بأنّه غيرمعروف مطلقاً، فضلاً عن تلك النسبة الجليلة، فليس من أهل‌بيت الوحي و ورثة علم القران حتّى كان مطّلعاً على معانيه و أسرار تنزيله و تأويله.

و أشار [الإمام] عليه السلام ثانياً بقوله: «أيّ شيء تقول» إلى أنّ لفظ الآية ليس نصّاً و لا ظاهراً بمقتضى القوانين الوضعيّة فيما حمله عليه فلايشبه كلامه كلام أهل المحاورة و المجاوبة، و لا هو من سنخ الكلام، بل هو من باب النعيق و الشهيق.

و وجهه أن خلق الإنسان لايدلّ على كونه مخلوقاً على الاضطرار في أفعاله، و تعليم البيان لا يدلّ على تعليم كلّ أحدٍ ما اعتقده من الكفر أو الإيمان، و إلزامه

---

۱. من، ب: المخاصمة.

۲. من، ب: فاثبت.

۳. من، ب: بالطّريق.

عليه[١] بشيء من الدّلالات المعتبرة.

بل معناه الظّاهر المطابق للمتفاهم منه ـ عرفاً و لغةً و المطابق لمحكمات أُخر، منها الآية الآتية التي استشهدبها الإمام ﷺ ـ أنّه تعالى خلق الإنسان على وجه يقبل التعلّم، و علّمه ما[٢] يفصّل و يبيّن كلّ شيء فإنّه خلق الإنسان و سوّى نفسه فألهمها فجورها و تقواها، و هداه النجدين سبيل الخير و سبيل الشرّ، فمن يَحيى حيّ عن بيّنة، و من يهلك هلك عن بيّنة، و هما من أجلّ نعماء الله عزّوجلّ للإنسان. فلايستلزم جبراً و لا إكراهاً، إذ إرشاد السّبيل و إراءة طريق الخير و الشّر ليس بمعنى إلزامه و الإكراه عليه.

و يمكن أن يكون المراد بالبيان العقائد الإيمانيّة الحقّة، أو ما يعمّ نحوها من العلوم الدّينيّة و بتعليمها إعطاء أسباب[٣] حصولها من نصب دلائل الربوبيّة، و إيجاد المشاعر الإدراكيّة، بأن ركّب في عقولهم ما يدعوهم إلى الإقرار بالعقائد الإيمانيّة، و هو الفطرة التي فطر النّاس عليها، و منّ عليهم بها. و من عمي و كفر، فقد غشّاها و عليها سَتَر، بسوء اختياره من التمادي في الغفلة و اتّباع الشّهوات.

و يشير إلى هذا قوله سبحانه: ﴿وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بلىٰ شَهِدْنا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيمةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هٰذا غافِلِينَ﴾.[٤]

يعني نشر حقائقهم[٥] من أصلاب معادنها الأصليّة و مبادئها العقلانيّة، و نصب لهم

---

١. من، ألف: التزامه.

٢. من، ب: ممّا.

٣. من، الف: استجاب.

٤. سورة الأعراف، الآية ١٧٢

٥. من، ب: خالقهم.

دلائل الربوبيّة و أعطاهم القوى الإدراكيّة و المشاعر العقليّة الداعية إلى الإقرار بها، و صارت بها ذواتهم شهوداً و يسمعون بها خطاب «ألستُ بربّكم» كما يسمعون الخطاب في الدنيا بالقوى البدنيّة الحيوانيّة، و قالوا بألسنة تلك العقول: بلى أنت ربّنا.

و هذا الاستشهاد من جهة كراهة أن يقول الجاحدون يوم القيامة: ﴿إِنَّا كُنَّا عَن هٰذا غٰافِلِين﴾.[1]

دلّت الآية على إقرار الجميع باقتضاء فطرتهم الأصليّة بالربوبيّة، و على إمكان خروجها عنها بالغفلة.

و نبّه بالثاني بقوله﵇: «و ممن تقول» على عدم كون ما فهمه من الآية منقولاً عن الله المنزل للقرآن، و لا عن نبيّه المنزل به، ولا عن أوصيائه و أحبّائه،[2] بل خلافه ثابت منهم.

ثمّ أشار بقول [الإمام]﵇: «و لمن تقول» بأنّك مع قصورك و سوء فهمك، وعدم استناد ما فهمت إلى سند تحاجّ به عَلَيّ مع ما لي من معرفة معاني القرآن بجميع طرقها، فإنّي ابن رسول‌الله ﷺ المخاطب به وابن أوصيائه، و من أهل‌بيت النبوة و الرسالة، و خليفته بالحقّ و مخزن علمه و مستودع سرّه، و نحن أهل القرآن و أهل المعرفة بتفسيره و تأويله و ظاهره و باطنه أباً عن جدّ، فنقلك لنا ما نزل على جدّنا و أعطانا علومه في المهد و كهلاً كنقل الكَمّون إلى كرمان.

ثمّ أكّد ذلك بقوله﵇: «بينا أنت أنت صرنا نحن نحن» على طريق الاستفهام الإنكاري بحذف الأداة، تنبيهاً على ستره بأنّ علمهم ليس بمكتسب. يعني: هل

---

۱. سورة الأعراف، الآية ۱۷۲

۲. من، ب: أمنائه.

صرنا نحن متلبّسين بما نحن فيه من الصفات الكاملة و العلوم الفاضلة الموجودة فينا المشهورة الغنيّة عن البيان المستغنية عن التبيان، في زمان صيرورتك متلبّساً بما لك من كمالاتك الّتي تظنّها كمالاً؟! كلا، بل أنت اكتسبتها بتقدير أزمنة عمرك، و نحن على ما نحن فيه من بدء تولّدنا، بل نحن نحن قبل خلق الأرواح و الأبدان، و كان جدّنا ﷺ نبيّاً و آدم بين الماء و الطّين، السابقون السّابقون و نحن المقرّبون، حملة القران و أهل الذكر و أُولوا الأمر. فليس لك أن تقول: نطق بذلك كلام الرّحمن، مع أنّك لم تفهم معناه.

و عبّر[1] عن نفسه الشّريفة بلفظ الجمع تنبيهاً على أنّ تلك الرّتبة الكاملة الأوّليّة، و الولاية الكليّة السابقة، مشتركة بيني و بين آبائي العظام، و نحن نورٌ واحدٌ من أصل فارد.

قوله ﷺ : «و أمّا الجواب المفصّل فأقول : إن كنت الداري و الحمد لله الباري» إلى قوله: «و هما المرجوّان».

لمّا أفحم اليهودي في الجواب الموجز بعدم ورود إيراده بالآية، هداه ثانياً في الجواب المفصّل إلى حقيقة الأمر في معنى الآية و دليل أصل المسألة و حيث إنّ من شرط تأثير الحقّ في قلب السامع تلبّسه بحالة الاستفهام و التهيّؤ للدراية و ترك المحاجّة، شَرَطَ عليه أن يكون من أهل الدراية و الفهم.

و بَدأ بحمد الله الباري؛ ليكون أوّل كلامه ردّاً على شبهة السّائل، لأنّ كلمة التحميد المعروفة في الألسنة و الأسماع الدّالة على استحقاقه تعالى للحمد كلّه. فتوصيفه بالباري المشعر بالعلّيّة يشهد بأن فعلَه مطلقاً[2] ـ خصوصاً خلق[3] الاشياء الذي منه

---

١. من، الف : و نبّه.

٢. من، ب : مطلق.

٣. من، ب : خلقة.

خلق[۱] الإنسان ـ محمود و خير محض، فلا يصدر عنه الشرّ و لا يظلم، و لايجوز في الجزاء بتوهّم كونه شرّاً، كما وقع للسائل في خلقة الكفر خطأً في الفكر القاصر، و إن كان كذا في الفكر القاصر كما قال العارف الشيرازى:

پير ما گفت خطا بر قلم صُنع نرفت آفرين بر نظر پاک خطاپوشش باد

و قوله‌ﷺ: «الكفر كفران» جوابٌ عن سؤاله عن الكفرين و هما المشار اليهما بقوله تعالى ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ﴾[۲] و قوله ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ﴾.[۳]

و في توصيفهما في الجواب بأوصاف واحدة تنبيهٌ على عدم استلزام موافقة نوعين مختلفين في الجنس اتّحادهما و اتّفاقهما في تمام الحقيقة، رفعاً لاستبعاد السّائل عن اجتماع المتضادّين في صدقهما على ماهيّة واحدة، فقال: «و هما الشيئان[٤] المقبولان المردودان».

و يحتمل أن يكون المذكور في الرواية «السيّان» بالسين المهملة، و المقصود واحدٌ يعنى هما متماثلان من جهة الاختيار و عدم الإكراه و الإجبار، و القبول و الرّد لهما موكولٌ إلى إرادة الإنسان و اختياره.

و المراد أنّهما مختلفان باعتبار المقبولية و المردوديّة بالنسبة إلى المتّصفين بهما، فالكفر بالله مقبولٌ لأولياء الطّاغوت، و الكفر بالطاغوت مقبولٌ لأولياء الله، و كذا الرّد في العكس.

وقوله‌ﷺ: «لأحدهما الجنّة و للآخر النّيران» إشارةٌ إلى أنّ الاختلاف في الرّد

---

۱. من، الف: جنس.

۲. سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۵۵

۳. سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۵۵

٤. من، الف: اللّذان.

والقبول المنبعث عن عدم الإجبار، موجبٌ لاستحقاق الجنّة و النار، كما قرّر في الأديان.

و من هذا يظهر أيضاً معنى قوله﵇: «و هما الشيئان المتّفقان المختلفان» أي متّفقان في القدرة و الاختيار و صلاحيّتها للصدور من الإنسان، و مختلفان في الثواب و العقاب، أو في تعلّق الإرادة الفعليّة بهما. و اللام للعهد بما في السؤال المذكور بالصفات المتقابلة، و لعلّه سقط ضمير الموصول عن القلم.

قوله﵇ : «و هما المرجوّان و نصّ به الرّحمن» إلى قوله «تكذّبان» جوابٌ عن الشيطانين في السؤال. و هذا شروعٌ في بيان معنى الآية على وجه تبيّن منه حقيقة أصل المسألة، فقال النعمتان المرجوّتان فى الآية هما الكفر و الإيمان، فإنهما باعتبار خلق القدرة عليهما المفهوم من قوله تعالى ﴿خلق الإنسان﴾ نعمة، و باعتبار هداية الله سبحانه سبيل الحق منهما المدلول عليه بقوله سبحانه ﴿عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾ نعمة أخرى، ثمّ ذكر الآية الشريفة استشهاداً للإفادة و تنبيهاً على كونها تفصيلاً لمعنى الآية الأُولى.

و المراد امتزاج بحر الخير و الشرّ باعتبار اجتماع دواعيهما في فطرة الإنسان، و آثارهما و هي ضميرهما في قلبه، كما ورد كلّ ذلك في معتبرة الأخبار.

و هذان البحران أحدهما بحر أُجاجٌ و الآخر عذبٌ فراتٌ. و الأوّل و إن كان ممنوعاً عن التناول، كما أنّ البحر الأجاج ممنوع من الشرب و الاستعمال، إلّا أنّه يحصل به الامتحان و لزوم مدافعة الشيطان في تسويله في الجَنان و تزيينه في النظر القاصر، و منه يخرج لأُولي السعادات الأبديّة الحاصلة من المجاهدة كما تخرج اللآلئ من البحر الأُجاج.

و هما يلتقيان في فطرة الإنسان و ضميره، ولكن بينهما حاجزٌ من العقل و الاختيار الذي وهبه الله سبحانه بلطفه للإنسان، فمجرّد كونهما مخلوقين ملتقيين لا يستلزم

بغي أحدهما على الآخر و تداخلهما. و بهذا تبيّن معنى الآية السابقة أيضاً على وجه لايستلزم نقصاً.

ثمّ إنّه [الإمام]ﷺ بعد ذلك أشار إلى دليل أصل المسألة، أعني كون فعل الإنسان بحسب قدرته و اختياره، بما هو أوضح الأدلّة و أتمّها و أخصرها و أبعدها عن النّقص و الإيراد،[1] و هو الشهود و الوجدان بقولهﷺ: «و يعلم قولنا من كان سنخ الإنسان».

و السّنخ بمعنى الأصل، يعني لم يخرج[2] عن فطرته الأصليّة و الجبلّة الإنسانيّة إلى السجيّة الشيطانيّة.

و قولهﷺ: «و بما قلنا يظهر جواب باقي[3] سؤالاتك» أي التي ذكرها ثانياً بقوله: «ما الواحد المتكثّر» (الخ). و عرفت أنّ المقصود منها واحدٌ فيكفيها جوابٌ واحدٌ.

قولهﷺ: «والحمدلله الرّحمن» إلى آخر الحديث، شكرٌ لله عزّوجلّ على إلزام الخصم و تسكينه، و ذكر الرّحمن للإشارة إلى رحمته العامّة الدالّة عليها الآية السّابقة التي عرفت شمولها للمؤمن و الكافر من خلقهما، و التّنبيه على كونه وجه تصدير السّورة باسم الرّحمن.

و الصلوة و اللّعن إرشاد لرأس الجالوت بالتوسّل بالرّسولﷺ المبعوث على الثقلين للهداية إتماماً للحجّة، و الاستعاذة عن الشيطان المخلوق فى قباله[4] للغواية تكميلاً للامتحان.

والحمدلله أوّلاً وآخراً وظاهراً وباطناً.

---

١. من، الف: الافراد.

٢. من، الف: بما يخرج.

٣. من، الف: مافى.

٤. من، الف: فعاله.